

بررسی واکنش مخالفان اوامر و نواهی مقرون به وعده‌های الهی در قرآن

_____ قدسیه فاضلی^۱ - دکتر الهه شاه‌پسند^۲ _____

چکیده

اوامر و نواهی بسیاری در قرآن همراه با وعده یا وعید آمده که در شماری از این آیات، به مخالفت افراد با این دستورات نیز اشاره شده است. این پژوهش با شیوه توصیفی - تحلیلی ویژگی‌های منجر به مخالفت با اوامر و نواهی الهی را استخراج کرده و آن‌ها را در چهار دسته عامل شناختی، عامل رفتاری، عامل عاطفی - انگیزشی و ترکیبی از سه عامل (سه‌بعدی) قرار داده است. پس از پردازش و تحلیل عوامل، مشخص شد که ویژگی‌های شناختی کمترین فراوانی، و عوامل رفتاری و در مرحله بعد عاطفی - انگیزشی، بیشترین فراوانی را در میان علل مخالفت داشته‌اند. بر این اساس، دلیل اصلی مخالفت با دستورات و وعده‌های الهی نه در مرتبه شناخت و علم، بلکه در مرحله رفتار و تنظیم صحیح عواطف و انگیزه‌هاست.

کلیدواژه‌ها: اوامر الهی، واکنش مخالفان، وعده و وعید، عامل عاطفی - انگیزشی، عامل شناختی، عامل رفتاری.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول).

fazeli.gh@quran.ac.ir

shahpasand@quran.ac.ir

۲. دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم.

دریافت: ۱۳/۰۵/۱۴۰۰ - پذیرش: ۱۴/۰۷/۱۴۰۰

مقدمه

«وعد» به معنای عهد و پیمان، هم برای وعده رسیدن به خوبی و هم بدی به کار می‌رود. وقتی گوینده از «وعدتُه» استفاده می‌کند، مقصودش می‌تواند به سود یا زیان شخص باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۷۵). در اصطلاح قرآن نیز «وعد» تعهد کردن به انجام امری، خیر یا شر، است و اختصاص آن به هر یک از این موارد با قرینه مشخص می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۳/۱۴۲)، اما «وعید» تنها به معنای تهدید به کار می‌رود (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲/۲۲۲). در این مقاله، وعده با همان کاربرد قرآنی، مورد نظر است.

آیه‌های بسیاری از قرآن، با هدف ایجاد انگیزه در مخاطبان، به وعده‌ای از وعده‌های الهی مقرون شده‌اند. در این آیات، نخست یک امر یا نهی الهی به صراحت یا در تقدیر ذکر شده و برای انجام یا ترک آن، وعده یا وعیدی داده شده و آنگاه واکنش عاملان یا تارکان در برابر آن بیان شده است. این مقاله قصد دارد واکنش تارکان آن دسته از اوامر و نواهی الهی را که مقرون به وعده یا وعید شده‌اند، بررسی کرده و از این رهگذر دریابد کدام دسته از ویژگی‌ها در مخالفت با اوامر و نواهی الهی و نادیده گرفتن وعده‌های همراه با آن‌ها مؤثر است.

پیشینه

اخیراً موضوع وعده‌های الهی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان نمونه‌ای از آثار چاپ شده در این زمینه، می‌توان به این موارد اشاره داشت: «تبیین جایگاه وعد و وعید به عنوان یکی از راهکارهای تربیتی و اخلاقی در قرآن»، اعظم پرچم و سعید عمادی، پژوهش‌های اخلاقی، سال یکم، شماره ۴، ۱۳۹۰ ش، ص ۱۲۱-۱۵۴؛ «جایگاه عواطف انسان در وعده و وعیدهای قرآن»، صدیقه توکلی، کوثر، شماره ۴۳، ۱۳۹۱ ش، ص ۹۸-۱۲۸. از جمله آثار مرتبط با مخالفان پیامبران نیز می‌توان به این موارد اشاره کرد: جریان‌شناسی مخالفان انبیاء در قرآن کریم، محمد شریفی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲ ش؛ «شگردهای فرهنگی مخالفان انبیاء در قرآن کریم»، مرجان درستی مطلق، پژوهش‌های اخلاقی، سال ششم، شماره ۳، ۱۳۹۵ ش، ص ۶۱-۸۲؛ گونه‌شناسی مخالفان

انبیاء در قرآن، فاطمه ملک پورزاده، دانشگاه شهید باهنر، ۱۳۹۶ ش و

مقاله حاضر قصد دارد علت مخالفت با دستورات مقرون به وعده یا وعید الهی را بررسی کند. بدین منظور، ابتدا واکنش مخالفان در برابر اوامر و نواهی الهی را از کل آیات استخراج کرده و بر اساس نوع آن دسته‌بندی و ذیل هر نوع، ویژگی‌هایی را که به این مخالفت انجامیده، به کمک بررسی سیاق آیات و نیز دیگر آیات مرتبط به دست آورده است. در مرحله بعد، ویژگی‌های استخراج شده را در چهار دسته قرار داده است:

۱. ویژگی‌های شناختی، یعنی آن دسته از ویژگی‌ها که به دانش، تفکر و فرایندهای شناختی انسان اختصاص دارد؛
۲. ویژگی‌های رفتاری، به معنای واکنش‌هایی که موجود زنده به محرک‌های بیرونی نشان می‌دهد؛
۳. ویژگی‌های عاطفی-انگیزشی که به رفتار انرژی و جهت می‌دهند (هیئت مؤلفان، ۱۳۸۶: ۳۱۵)، و
۴. ویژگی‌هایی که هر سه بُعد قبلی را دربردارد و ما آن‌ها را ویژگی‌های سه‌بعدی نامیده‌ایم. از این رهگذر، امکان سنجش چگونگی و میزان تأثیرگذاری هریک از این ویژگی‌ها بر واکنش مخالفان فراهم می‌آید.

۱. «تبدیل» فرمان الهی

«بَدَل» به معنای جایگزین است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴۵/۸) و «تبدیل» را به معنای گذاشتن چیزی در جای چیزی دیگر دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۱۱). نیز گفته‌اند «تبدیل شیء» به معنای تغییر آن است، اگرچه جایگزینی برای آن نباید (جوهری، ۱۴۰۴: ۱۶۳۲/۴). به این ترتیب، «تبدیل فرمان الهی» به معنای امثال نکردن یا تغییر دادن آن است.

آیه‌های ۵۸ و ۵۹ سوره بقره یکی از مصادیق این تبدیل را معرفی می‌کنند؛ پس از آنکه بنی اسرائیل از «تیه» نجات یافتند، از سوی خداوند مأمور شدند سجده کنان و از دری معین وارد بیت المقدس شوند: «ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ... سَجِدًا»، و هرچه خواستند بخورند: «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» و عبارت مشخصی را بر زبان آورند: «وَقُولُوا حِطَّةٌ». در برابر، خداوند به آنان وعده داد از خطاهایشان درگذرد: «نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» و برپاداش

نیکوکاران بیفزاید: ﴿وَسَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ اما آنان فرمان خدا را تغییر دادند: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ و از روی استهزاء به جای اینکه بگویند: «حظه» گفتند: «حنطه» (بنگرید به: زید بن علی بن الحسین علیه السلام، ۱۴۱۲: ۸۳). علاوه بر این، به جای اینکه خم شوند و از در داخل شوند، از درهای دیگری نشسته داخل شدند (صنعانی، ۱۴۱۱: ۶۹/۱).

یادکرد بنی اسرائیل با عنوان «الَّذِينَ ظَلَمُوا» خود نشان‌دهنده تأثیر این وصف در عملکرد ایشان است: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ... بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (بقره / ۵۹)؛ (پس کسانی که ستم کردند، [آن سخن را] به سخن دیگری - غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود - تبدیل کردند... به سبب آنچه از تباهی انجام می‌دادند). آیه مشابه ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ... بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾ (اعراف / ۱۶۲) نیز نشان می‌دهد که ظلم و تباہکاری بنی اسرائیل در گذشته عامل اصلی مخالفت آنان با اوامر الهی بوده است. «الَّذِينَ ظَلَمُوا» در ابتدای هر دو آیه، ستمگری را زمینه‌ساز تمرد از دستور خدا معرفی می‌کند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۱۵۴/۱). طبق آیه ﴿كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا﴾ (کهف / ۳۳) (هریک از این دو باغ میوه‌اش را می‌داد و چیزی از آن میوه نمی‌کاست) می‌توان گفت «ظلم» در بیان قرآن به معنای هرگونه کم‌گذاشتن و کوتاهی کردن است. ﴿بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾ در انتهای آیه ۱۶۲ اعراف نیز تأکید می‌کند که نزول عذاب بر بنی اسرائیل در اثر کوتاهی و ترک آنچه موجب نجاتشان بود، رخ داد (کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۹۸/۱). در آیه مورد بحث هم ستمگران به جای طلب مغفرت از درگاه الهی، یک درخواست دنیوی مطرح کردند و در جایی که باید در برابر فرمان الهی خاشع می‌بودند، آن‌گونه که خود می‌پسندیدند، رفتار کردند. ظلم مفهومی گسترده دارد، اما مصداق آن در اینجا سخن از رفتاری بیرونی در مقابل یک محرک گفتاری است، بنابراین می‌توان ظلم را در دسته ویژگی‌های رفتاری قرار داد.

انتهای آیه نیز «فسق» را دلیل دیگر نافرمانی آنان معرفی می‌کند: ﴿بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (بقره / ۵۹). «فسق» به معنای عمل نکردن به امر الهی است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸۲/۵). قرآن این کلمه را در معنای لغوی آن، یعنی خروج از مسیر حق، به کار برده است

(طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱/ ۹۳). «فَسَقَ فُلَانٌ»؛ یعنی از حِجْر و منع شرع خارج شد. این مفهوم از تعبیر «فَسَقَ الرُّطْبُ» به معنای «خرما از پوستش خارج شد»، گرفته شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۶). فاسق از محدوده بایدها و نبایدهای شرعی بیرون می‌رود و با آنکه از نظربینشی به احکام اقرار دارد، در مقام عمل برخلاف باورهایش رفتار می‌کند (همان، ۶۳۶-۶۳۷). به بیان دیگر، فاسق پیمان پروردگار را نقض کرده است. فعل مضارع در ترکیب «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» نشان می‌دهد که فسق ایشان دائمی بوده است (طالقانی، ۱۳۶۲: ۱/ ۱۶۹).

در کلام و الهیات اسلامی دوره پسا قرآن، «فسق» اصطلاحی برای «مرتکب کبیره» است؛ اما در عهد قرآن هنوز این معنای فتنی را نداشته است (ایزوتسو، ۱۳۹۴: ۳۱۴). بررسی کاربردهای این کلمه در قرآن نشان می‌دهد تمام اعمالی که ناظر بر کفر نهادی و پنهانی در مقابل ایمان باشد، فسق نامیده می‌شود (همان، ۳۲۴). بنابراین، فسق یک ویژگی رفتاری است.

۲. تحقیر فرمان الهی

«تحقیر فرمان‌های الهی» یکی دیگر از رفتارهای مخالفان است. برای نمونه، در آیه‌های ۲۱ تا ۲۴ سوره مائده خداوند توسط حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به بنی اسرائیل فرمان داد که وارد بیت المقدس شوند: «ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» و از عمالقه که در آن سرزمین بودند نترسند، و از مبارزه با آنان عقب‌نشینی نکنند: «لَا تَزِدُوا عَلَيَّ أَدْبَارَكُمْ» (بنگرید به: مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۱/ ۴۶۵). نیز فرمود که در صورت عدم فرمان برداری از دستور الهی، دچار زیانکاری در دنیا و آخرت خواهند شد: «فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ». اما قوم موسی نه تنها به فرمان الهی عمل نکردند، بلکه گفتند: «يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُكَ حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ». تا قوم جبار از سرزمین مقدس خارج نشوند، ما وارد نمی‌شویم. آن‌ها می‌خواستند بدون اینکه کشته و زخمی بدهند، مانند زمانی که فرعون در آب غرق شد، به راحتی پیروز شوند (مغنیه، ۱۴۲۴: ۳/ ۴۳). قوم موسی به همین

هم راضی نشدند و گفتند: «فَاذْهَبِ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده / ۲۴)؛ (تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنی که ما همین جا می‌نشینیم). آنان با این سخن خویش به استهزای خدا و رسول پرداختند.

پس از نافرمانی بنی اسرائیل، حضرت موسی علیه السلام آنان را نافرمان و فاسق معرفی کرد: «قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (مائده / ۲۵)؛ (پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت گنهار، جدایی بیفکن). این وصف در پاسخ خدا به حضرت موسی علیه السلام نیز آمده است: «فَلَاتَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (مائده / ۲۶)؛ (درباره [سرنوشت] این جمعیت گنهار غمگین مباش).

۳. تکذیب پیامبران و وعده‌های الهی

«تکذیب» مصدر باب تفعیل از ماده «ک، ذ، ب» به معنای انکار کردن، دروغ پنداشتن چیزی و نسبت دروغ دادن به کسی است (فتیومی، بی‌تا: ۵۲۸/۲). یکی از روش‌های برخورد مخالفان با وعده‌های الهی، تکذیب آیات الهی و یا پیامبران است: از جمله اقوامی که به تکذیب رسول الهی پرداختند، قوم عاد بودند. خداوند حضرت هود علیه السلام را برانگیخت تا قوم عاد را به پرستش خدای یکتا دعوت کند و از شرک بازدارد: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف / ۶۵) و به پرهیزکاری و اطاعت از فرمان خدا و رسول دعوت کند: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» (شعراء / ۱۲۴ و ۱۲۶). حضرت هود علیه السلام به قوم خود در ازای یادآوری نعمت‌های پروردگار، وعده رستگاری: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (اعراف / ۶۹)، و به کسانی که به کفران نعمت‌های الهی می‌پرداختند، وعید عذاب الهی داد: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (احقاف / ۲۱). قوم عاد در مقابل این وعده و وعید گفتند: برای ما تفاوتی ندارد که ما را موعظه کنی یا نه: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (شعراء / ۱۳۶) و کلام تو هیچ‌گونه تأثیری در ما ندارد. در اصل، این ادعای رسالت، تبلیغ بی‌سابقه‌ای نیست، قبلاً هم عده‌ای آمدند و چنین دعوتی داشتند: «إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ» (شعراء / ۱۳۷)،

این‌ها دروغ است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾ (شعراء / ۱۳۸). علاوه بر این، قوم عاد سنت نیاکانشان را مقدس شمرده، حاضر نبودند از اعتقادات خویش عقب‌نشینی کنند، بنابراین دعوت هود عَلَيْهِ السَّلَامُ را نپذیرفتند: ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (اعراف / ۷۰) و در نهایت او را دروغ‌گو پنداشتند و به مبارزه طلبیدند: ﴿فَاتَيْنَا بِمَا تَعَدُّنَا إِنَّ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (احقاف / ۲۲) (بنگرید به: فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۰/۱۶۷).

از بررسی ادامه آیات برمی‌آید که دو علت اصلی باعث شد قوم عاد پیامبرشان را تکذیب کنند:

الف) قابل‌هدایت نبودن: در ادامه داستان قوم هود آمده است: ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَفَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (اعراف / ۷۲). همین‌طور آمده است: ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء / ۱۳۹). از جمله «ما کائوا مؤمنین» و «وما کان اکثرهم مؤمنین» در این آیات استفاده می‌شود که آنان دیگر قابل‌هدایت نبودند و از حالشان معلوم بود در آینده هم ایمان نمی‌آورند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۶/۲۳۱). قوم عاد در واقع نسبت به ایمان آوردن بی‌انگیزه و بی‌تفاوت بودند. با توجه به اینکه ویژگی‌های عاطفی، ویژگی‌های مربوط به امیال و کشش‌های درونی فرد هستند، قابل‌هدایت نبودن در دسته ویژگی‌های عاطفی - انگیزشی قرار می‌گیرد.

ب) جهالت: پیامبر قوم عاد آنان را جاهل خواند: ﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ (احقاف / ۲۳). «جهل» مقابل حلم و به معنای سفاقت، حماقت و سبک‌عقلی است (ابن‌فارس، ۱۳۹۹: ۱۹۷). جهل در این آیه به این معناست که آنان در برابر حق از خود تعصب نشان می‌دادند و همواره از شیوه‌آباء و اجدادشان دفاع می‌کردند. قوم عاد همچون جاهلان پیش از اسلام، آن‌چنان به قدرت خویش مغرور بودند که هرگز حاضر نبودند در برابر هیچ قدرت‌خدایی یا بشری سرفروود بیاورند (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۲۵۹) و آن را توهینی تحمّل‌ناپذیر به حساب می‌آوردند (همان، ۲۷۱).

جهل اگر در مقابل علم به کار رود، از جمله ویژگی‌های شناختی، و اگر در مقابل عقل باشد، یک ویژگی رفتاری است. آنچه درباره قوم عاد به کار رفته، در مقابل علم است: ﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ... قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ (احقاف / ۲۳)؛ از این رو باید آن را در میان ویژگی‌های شناختی قرار دهیم.

برخی آیات بیانگر تکذیب وعده الهی از سوی منافقان و مشرکان مکه است (بنگرید به: طبرسی، ۱۳۷۲/۴: ۴۵۶). خداوند از قول منافقان و بیمار دلان فرموده است: ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (احزاب / ۱۲). طبق روایتی از سلمان فارسی، هنگام حفر خندق، پیامبر وعده فتح سرزمین‌های یمن، مدائن و روم را به مسلمانان دادند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۳/ ۴۷۸). مؤمنان شادمانه تکبیر گفتند، اما منافقان این وعده را «غُرور» شمردند (بنگرید به: زمخشری، ۱۴۰۷: ۳/ ۵۲۷). «غُرور» به معنای چیزی است که ظاهری جالب و دوست داشتنی دارد، چندان که انسان را می‌فریبد و در غفلت فرو می‌برد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۴)، ولی باطنش ناخوشایند، مجهول و تاریک است (طریحی، ۱۳۷۵: ۳/ ۴۲۱). کاربرد این اصطلاح از سوی منافقان بدان معناست که آنان اعتقاد داشتند وعده‌ای که پیامبر به آنان داده است، توهمی بیش نیست و تحقق نخواهد یافت.

آیه اخیر دو ویژگی برای تکذیب‌کنندگان وعده الهی بیان کرده است: نفاق به معنای ایمان ظاهری در عین کفر باطنی، و مرض قلبی به معنای شک داشتن و اعتقاد ضعیف است (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/ ۲۲۶). تعبیر ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ (انفال / ۴۹) مصداقاً بر مؤمنان سست‌ایمان دلالت دارد که در اثر بیماری درون و درمان نکردن آن، به نفاق گراییده‌اند. مرض قلب به خودی خود نفاق نیست، بلکه اگر درمان نشود، در مرحله بعد به نفاق و کفر باطنی تبدیل می‌شود. شروع بیماری دل از ضعف ایمان و ناتوانی از فهم بعضی گزاره‌های قرآنی بوده و در ادامه دوستی دنیا و ترس از دست دادن جان و مال، همچنین عدم ایمان قلبی به تحقق وعده‌های الهی، آنان را با منافقان همراه می‌سازد و در نهایت به سرپیچی از اوامر الهی می‌انجامد و اولاً موجب حبط اعمال و ثانیاً باعث کافر جان دادنشان خواهد شد (اسماعیلی‌زاده و آجیلیان، ۱۳۸۹: ۷۱). نفاق جزء ویژگی‌های

رفتاری و مرض قلبی جزء آن دسته از ویژگی‌هایی است که می‌تواند در هر سه دسته ویژگی‌های شناختی، رفتاری، و عاطفی - انگیزشی، یعنی چیزی که ما آن را ویژگی سه‌بعدی نامیدیم، قرار گیرد.

۴. پیمان شکنی

حضرت موسی علیه السلام پس از بازگشت از میعاد الهی و مشاهده گوساله پرستی بنی اسرائیل فرمود: «يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» (طه / ۸۶)؛ (ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده‌ای نیکو نداد؟ آیا زمان آن وعده بر شما طولانی آمد یا خواستید که خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟!).

برخی مقصود از «وعده نیکو» را مواردی چون نزول کتابی هدایتگر، دریافت پاداش عظیم در آخرت و مالکیت سرزمین ستمگران دانسته‌اند (مراغی، بی تا: ۱۳۹/۱۶)؛ اما با توجه به عبارت «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» و به دلیل تأخیرده روزه حضرت موسی در میقات، ظاهراً مقصود وعده نزول تورات است (طیب، ۱۳۶۹: ۸۰/۹). بنی اسرائیل تنها با ده روز تأخیر موسی علیه السلام، از بازگشت او ناامید شدند و از توحید الهی دست برداشتند (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۱۶/۱۶۵) و برای همین مدت کم، تسلیم سامری شدند و خلاف وعده‌ای که به حضرت موسی داده بودند، عمل کردند: «فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي». موسی علیه السلام، هارون را خلیفه خود قرار داده و اطاعت از او را واجب شمرده بود، اما بنی اسرائیل نه تنها اطاعت نکردند، بلکه سعی داشتند او را بکشند (طیب، ۱۳۶۹: ۸۱/۹).

آیه ۱۲ سوره مائده پیمان‌هایی را که خداوند از بنی اسرائیل گرفت، بیان می‌کند؛ از جمله اینکه نماز را برپا دارند: «لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ» و زکات پردازند: «وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ»، به پیامبران ایمان بیاورند و آن‌ها را یاری کنند: «وَأَمْتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ»، و از انفاق‌های مستحب که قرض‌دانی زیبا و نیکو به خداست، خودداری ننمایند: «وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۴/۳۱۰)؛ اما بنی اسرائیل با وجود وعده همراهی و حمایت

خداوند، محو شدن گناهانشان و ورود به بهشت: «وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ ... لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ ...»، پیمانی را که از آنان گرفته شده بود، نقض کردند: «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» (مائده/۱۳). «فاء» در «فَبِمَا نَقْضِهِمْ» نشان می‌دهد که میان گرفتن پیمان و شکستن آن، زمان زیادی فاصله نشده بود (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۴/۲۰۹). «ما» نیز برای نشان دادن بزرگی امر، اضافه شده (نسفی، ۱۴۱۶: ۱/۳۹۹) و نشان می‌دهد پیمانی که آنان نقض کردند آن قدر بزرگ بوده است که نمی‌توان درباره آن صحبت کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵/۲۴۰).

بنی اسرائیل در ماجرای سامری ادعا کردند که به اختیار خود پیمان شکنی نکرده‌اند، بلکه مجذوب فریبکاری سامری شده‌اند (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲/۴۳۳). خداوند برای توبیخ آنان می‌فرماید: «أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا» (طه/۸۹)؛ (آیا نمی‌بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد، و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آن‌ها نیست؟). در این آیه خداوند به سفاهت این قوم اشاره می‌کند؛ زیرا اگر چنین نبود، از این گوساله انتظاری چون انتظار عابد از معبودش نداشتند (خطیب، ۱۴۲۴: ۸/۸۱۹). سفاقت در دسته ویژگی‌های شناختی قرار می‌گیرد.

آیه ۱۳ سوره مائده سه دلیل مهم را برای نقض پیمان بنی اسرائیل بیان می‌کند؛ اولین مورد تحریف است؛ تفکر فاسد بنی اسرائیل موجب شده بود آنان کتاب خدا را بر غیر مراد او حمل کرده، آن را تغییر دهند: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (زحیلی، ۱۴۱۱: ۶/۱۲۶). طبق برخی پژوهش‌ها، تحریفی که قرآن درباره تورات به کار برده است، به معنای کتمان حقایق و سرپیچی از حدود و احکام الهی است و دلالتی بر تغییر در لفظ ندارد (بنگرید به: نجفی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۵۰). برای این اساس، می‌توان تحریف را یک ویژگی رفتاری شمرد. دومین مورد اینکه بنی اسرائیل بخشی مهم از معارف الهی را به فراموشی سپردند: «وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ». «حَظًّا» به معنای نصیب و قسمت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۳) و نکره آوردن آن برای اشاره به اهمیت قسمت فراموش شده است؛ یعنی «نسوا حَظًّا عظیمًا...». (سبزواری، ۱۴۰۶: ۲/۴۳۷). فراموشی آیات در اینجا به معنای تغافل

است، بنابراین باید در دسته ویژگی‌های رفتاری جای گیرد. سومین مورد، با توجه به عبارت «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»، خیانت‌پیشگی ایشان است. «خائنه» یا مصدر و به معنای خیانت است، و یا صفت برای موصوفی است که حذف شده است: «فِرْقَةٌ خَائِنَةٌ» (گروه خیانتکار) (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳۶۳/۲). «وَلَا تَزَالُ» استمرار را نشان می‌دهد؛ یعنی همواره خیانت می‌کنند و توازان باخبر می‌شوی (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۶۳/۵). این ویژگی را می‌توان از جمله ویژگی‌های عاطفی - انگیزشی برشمرد.

۵. اتیان نهی الهی

هنگامی که حضرت صالح مبعوث شد، قوم ثمود از او خواستند شتری با صفاتی مخصوص از صخره بیرون بیاورد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۶/۸). بعد از وقوع معجزه، صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ به قوم خود گفت: «قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ» (اعراف / ۷۳). اینکه «ناقه» را به «الله» اضافه کرده، به سبب تعظیم شأن آن است؛ زیرا ناقه از جانب خداوند، بدون پدر و مادر و از صخره‌ای سخت بیرون آمده بود (زحیلی، ۱۴۱۱: ۲۷۳/۸). در برابر، صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ از آنان خواست که مزاحم ناقه نشوند و بگذارند در سرزمین خدا چرا کند، و به او آزار نرسانند، وگرنه عذاب دردناکی آنان را فرا خواهد گرفت: «فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (اعراف / ۷۳). اضافه «أَرْضِ» به «الله» اشاره به این است که این شتر مزاحم کسی نبوده و تنها از علف بیابان استفاده می‌کند، بنابراین نباید مزاحم او شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۳۶/۶). این عذاب در آیه ۶۴ سوره هود «عذاب قریب» (عذاب نزدیک) خوانده شده است. با تمام این تأکیدها، قوم ثمود تصمیم گرفتند ناقه را از بین ببرند؛ زیرا وجود معجزه‌گونه آن باعث گرایش مردم به صالح می‌شد. به همین دلیل، گروهی برای از میان بردن ناقه توطئه چیدند، گروهی برای این کار مأمور شدند و سرانجام یکی از آن‌ها ناقه را از پای درآورد: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ» (اعراف / ۷۷) (همان، ۱۵۷/۹).

در عبارت «وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»، «عَتَوْا» به معنای استکبار است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲/۲۲۶) و معنای آن «بیش از حدّ تعادل مغرور بودن» و «بسیار مستکبرانه رفتار کردن» است. اگر از روی نمونه‌های کاربرد این واژه قضاوت کنیم، شاید بتوانیم بگوییم که «عَتَا» به تجلیات بیرونی و ملموس غرور، خواه در رفتار و خواه در گفتار اشاره دارد، حال آنکه «استکبرَ» به حالت درونی غرور دلالت دارد (ایزوتسو، ۱۳۹۴: ۲۹۸). بنابراین، این ویژگی در دسته ویژگی‌های رفتاری قرار می‌گیرد.

۶. اعراض

«اعراض» به معنای روی گردانیدن و کراهت داشتن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۵۹). اعراض‌کنندگان کسانی هستند که اساساً نمی‌خواهند فرمان الهی را بشنوند؛ چراکه می‌ترسند بر عقل و قلبشان تأثیر بگذارد (قرضاوی، ۱۳۸۲: ۳۱۷). در اینجا عملکرد دو گروه از اعراض‌کنندگان به تفکیک مطرح و بررسی می‌شود.

گروه اول مشرکان هستند که خداوند می‌فرماید با وجود دیدن آیات آفاقی و انفسی روی می‌گردانند: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (یس / ۴۵-۴۶). این آیات وعده می‌دهند که اگر از عذاب‌هایی که پیش رو و پشت سر شماست پرهیز کنید، مشمول رحمت الهی می‌شوید. منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» شرک و گناهان در دنیا، و مقصود از «ما خَلْفَكُمْ» عذاب آخرت است (بحرانی، ۱۴۱۵: ۴/۵۷۸). واکنش مشرکان در برابر این امر و وعده مربوط به آن، در جواب «إِذَا» نهفته است که برای نشان دادن شدت جسارت کفار نسبت به خداوند حذف شده است؛ به این معنا که دیگر نمی‌توان جوابشان به این وعده را زبان آورد، پس بهتر اینکه اصلاً گفته نشود، هرچند با جمله «وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» مشخص می‌شود که آن جواب چه بوده است. اعراض در این آیه به معنای توجه نکردن به آیات الهی و ترک نگاه صحیح در آن است (صدیق حسن خان، ۱۴۲۰: ۵/۵۱۴).

در سوره مدثر علت اعراض مشرکان از تذکرات الهی این گونه بیان شده است: ﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذِكْرِ مُعْرِضِينَ * كَانَهُمْ حُمُزُ مِثْقَلِ ذَرَّةٍ... كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾ (مدثر / ۴۹-۵۳). در این آیات، از مشرکان با لفظ «حمر» به معنای گورخران وحشی یاد شده است؛ زیرا این حیوان در میان عرب به عنوان جاهل ترین حیوان شناخته شده است و این مثل علاوه بر حکایت از کم خردی مشرکان، به این نکته توجه می دهد که همان گونه که گورخر از شیر فرار می کند، مشرکان هم از شنیدن آیات الهی گریزان اند؛ چرا که گوش شنوا و دل پذیرا ندارند (کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۰/۷۶-۷۷).

ادامه آیات، بی توجهی مشرکان به آخرت را علت اصلی امتناع آنان از پذیرش هدایت معرفی می کند: ﴿بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾. عدم خوف در اینجا به معنای بی توجهی و غفلت است. از آنجا که توجه به آخرت انگیزه مهمی برای جهت دهی به رفتار آدمی است، نفی آن نیز چنین ویژگی ای دارد؛ در نتیجه، بی توجهی به آخرت در دسته ویژگی های عاطفی، انگیزشی قرار می گیرد.

گروه دومی که از فرمان الهی روی گردان شدند، قوم نوح بودند؛ چنان که حضرت نوح علیه السلام در محضر خداوند قوم خویش را این گونه وصف می کند: ﴿وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أُصَابِهِمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾ (نوح / ۷). در این آیه، حضرت نوح به پروردگار خویش شکایت می کند که هر زمان قومش را به اقرار به وحدانیت خداوند و اطاعت از او دعوت نموده و به ایشان وعده داده است که در صورت توبه از کفر، گناهانشان آمرزیده می شود، آنان اعراض کرده اند. آن ها برای اینکه دعوت حضرت نوح را نشنوند، انگشتانشان را در گوش هایشان قرار می دادند و برای اینکه حضرت نوح را نبینند، یا نوح علیه السلام آنان را نبیند، روی خود را با لباس هایشان می پوشاندند؛ زیرا از دیدن شخصی که آنان را نصیحت کند، کراهت داشتند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴/۶۱۶). «استغشوا» از باب استفعال به معنای طلب پوشش به کار رفته است تا نهایت انکار آنان را برساند؛ یعنی از شدت انکار به دنبال پرده پوشی بودند (اشکوری، ۱۳۷۳: ۴/۵۸۸). از «وَأَصْرُوا» نیز معلوم می شود آن ها بر کفر خویش اصرار ورزیده اند (طبرسی، ۱۴۱۲: ۴/۳۶۴)؛

زیرا این واژه در جایی به کار می‌رود که شخص بر عمل «باطل» اصرار داشته باشد، وگرنه برای حق «أقام» به کار می‌رود (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸/۱: ۴۲۵). «وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا» هم نشان می‌دهد آنان از اینکه به حق اعتراف کنند و نصیحت را بپذیرند، تکبر ورزیدند (طبری، ۱۴۱۲: ۵۸/۲۹). در واقع، آنان خود را برتر از آن می‌دانستند که نوح عَلَيْهِ السَّلَام را اطاعت کنند. ذکر مصدر «اسْتَكْبَرًا» بر سرپیچی و استکبار فراوان آنان دلالت دارد و آن را تأکید می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴/۶۱۶).

علاوه بر استکبار که در کلام پیش گفته حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام مطرح شده بود، دلیل دیگر در آیه «قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا» (نوح / ۲۱) دیده می‌شود که نوح عَلَيْهِ السَّلَام علت اعراض قوم خویش را پیروی از رهبرانی دانسته که تنها امتیازشان اموال و فرزندان فراوان است، آن هم اموال و فرزندان که جز در مسیر فساد به کار گرفته نمی‌شوند، نه خدمتی به خلق می‌کنند، و نه خصوعی در برابر خالق دارند، و این امکانات فراوان مایه غرور و طغیان آن‌ها شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۵/۸۱). در آیه از تعبیر «خَسَارًا» استفاده شده است تا شدت خسارت را برساند؛ یعنی زیان آنان به حدی است که حتی اصل سرمایه را هم نابود می‌کنند (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۰/۱۴۰). بنابراین، ویژگی انگیزشی استکبار در کنار عامل رفتاری پیروی از رهبران فاسد، سبب روی گردانی قوم نوح از فرمان الهی شد.

۷. اساطیر خواندن وعده الهی

«اساطیر» با مفرد اسطوره، به سخنان و نوشته‌های پراکنده و بی‌نظام گفته می‌شود. قصد مشرکان از «اساطیر الأولین» خواندن قرآن، القای این باور بود که پیامبر سخن تازه‌ای از نزد خدا ندارد، بلکه نوشته‌های ادیان پیش را از کسانی می‌آموزد و به خداوند نسبت می‌دهد. در اصل، شبهه مشرکان این بود که مصدر قرآن کریم وحی نیست، بلکه کتب آسمانی پیشین از جمله تورات و انجیل است (طیب حسینی، ۱۳۸۹: ۱۷۱). معاد برای مشرکان باور پذیر نبود؛ آیاتی از سوره مؤمنون به عکس‌العمل مخالفان زمان

پیامبر اسلام ﷺ در برابر وعدهٔ برانگیخته شدن در قیامت اشاره دارد: ﴿بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ * قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (مؤمنون / ۸۱-۸۳). آیهٔ ﴿بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ﴾ نشان می‌دهد کفار مکه همانند نیاکانشان برانگیخته شدن بعد از مرگ را تکذیب کردند (دینوری، ۱۴۲۴: ۵۷/۲). آنان باور نداشتند بعد از مردن و خاک شدن دوباره برانگیخته می‌شوند، از این رو گفتند: ﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾. همین وعده در گذشته داده شده و ما وقوع آن را ندیدیم، این فقط بافته‌های گذشتگان است که حقیقت ندارد: ﴿لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ﴾ (طوسی، ۱۴۰۹: ۳۸۷/۷).

آیهٔ ﴿لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ نشان می‌دهد که تقلید از پدران، مشرکان را از پیروی حق باز داشته و به وضعی دچار کرده بود که با وجود آن، آموزه‌های دین اثربخش نبود؛ رکون به زندگی مادی، و فرورفتن در مادیات که سنتی جاری در گذشتگانشان بود و در خود ایشان نیز جریان داشت (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۵/۱۵). علاوه بر آن، اثبات می‌کند که آن‌ها به وعدهٔ داده شده باور نداشتند و بدون تدبیر در نشانه‌های قدرت فراگیر خداوند، تنها مانند گذشتگانشان رسالت را تکذیب کردند و گفتند: «آیا وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان‌هایمان پوسید، دوباره زنده می‌شویم؟» (طبری، ۱۴۱۲: ۳۶/۱۸).

آنچه که آن را تقلید از عقاید پدران نامیدیم، گونه‌ای الگوپذیری است. گرچه الگوپذیری به خودی خود یک روش تربیتی مؤثر است، آسیب‌هایی نیز دارد. روان‌شناسان دو عنصر «اعتبار» و «جذابیت» را موجب اثرگذاری این روش می‌دانند؛ اعتبار به معنای درجهٔ مورد قبول بودن مربی است که موجب تغییر نگرش مربی می‌شود، و جذابیت حاکی از آن است که مربی تا چه اندازه از مربی خوشش می‌آید و خود را در پیروی از او مشتاق می‌بیند (دهقان سیمکانی، ۱۳۹۲: ۸۷). به این ترتیب، به نظر می‌رسد این ویژگی را نیز باید از نوع عاطفی-انگیزشی بدانیم.

۸. بهانه جویی

بهانه جویی و لجاجت به معنای پافشاری بر موضوعی نادرست است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۳/۵۰). قرآن مشتمل بر یادکرد احوال اقوام متعددی است که در برابر فرمان و سپس وعده الهی، به جای فرمان بری، بهانه جویی کردند. در ادامه عملکرد چهار گروه از آن‌ها مطرح می‌شود:

۸-۱. بهانه برتری نداشتن حضرت نوح

حضرت نوح علیه السلام، قومش را به یکتاپرستی دعوت کرد و در صورت اطاعت نکردن به آنان وعده عذاب داد: «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ» (هود / ۲۶). قرآن پاسخ قوم او را چنین نقل کرده است: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (هود / ۲۷)؛ (اشراف کافر قومش گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی ارادل ساده لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغ گو تصور می‌کنیم). این نشان می‌دهد که آنان این فراخوانی را پیش از بررسی و اندیشه رد کردند (مغنیه، ۱۴۲۴: ۴/۲۴۴)؛ چراکه حرف «فاء» در آغاز آیه حاکی از آن است که قوم نوح در رد سخن نوح شتاب کردند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۰/۲۰۱).

اشراف قوم نوح در پاسخ او سه بهانه مطرح کردند: اول اینکه «مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»؛ نمی‌بینیم تو را مگر یک بشر مثل خودمان، دوم اینکه «وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ»؛ یعنی ثروتمندان و رؤسای ما از تو پیروی نکردند و تنها «ارادل»؛ یعنی مردمان پست که مقصود فقرا و ضعفای قوم است، از تو پیروی کردند (خسروانی، ۱۳۹۰: ۴/۲۷۵). اشراف قوم نوح در مرحله سوم برتری نداشتن نوح و پیروانش از لحاظ دارایی را بهانه کردند تا به مخالفت با دعوت نوح بپردازند: «وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ».

آیه پیش گفته از اشراف قوم نوح با تعبیر «الَّذِينَ كَفَرُوا» یاد کرده است. اصلی‌ترین

معنای پیشا اسلامی کفر، ناسپاسی است، اما در قرآن معنای مهم‌تری به خود گرفته و آن «بی‌ایمانی» است (بنگرید به: ایزوتسو، ۱۳۹۴: ص ۲۳۹-۲۵۴). بنابراین، کفر نیز همچون ایمان، ترکیبی از ویژگی‌های شناختی، رفتاری و عاطفی-انگیزشی است. افزون بر این، دقت در دلایلی که قوم نوح برای اطاعت نکردن از پیامبرشان مطرح کردند، نشان می‌دهد که آن‌ها در هر گفته خود کلمه «نمی‌بینیم» (ما نری) را آورده‌اند؛ از آنجا که دیدن در امور محسوس به کار می‌رود، زیربنای استدلال آنان انکار هر چیزی است که محسوس نباشد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۰۱/۱۰). از این سخن آنان که «مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا» مشخص می‌شود آن‌ها به گوینده می‌نگریستند نه به سخن او و حق را به وسیله اشخاص می‌سنجیدند، نه اشخاص را به وسیله حق (مغنیه، ۱۴۲۴: ۴/۲۴۴). همچنین در بهانه سوم مشهود است که آنان فضل را در کثرت مال و منزلت در دنیا و شرف نسب می‌دانستند (خسروانی، ۱۳۹۰: ۴/۲۷۵). علت این نوع عکس‌العمل قوم نوح را می‌توان در ظاهر بینی آنان و تعصبشان بر مال و مقام دانست (مغنیه، ۱۴۲۴: ۴/۲۲۵). ظاهر بینی یک ویژگی شناختی است؛ چراکه ظاهر را منبع شناخت و قضاوت درباره افراد قرار می‌دهد.

۸-۲. بهانه دشواری راه

آیه «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيْبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (توبه / ۴۲)؛ (اگر غنایمی نزدیک، و سفری آسان باشد، از تو پیروی می‌کنند، ولی راه بر آن‌ها دور است، و به زودی به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «اگر توانایی داشتیم، همراه شما حرکت می‌کردیم!» خود را هلاک می‌کنند؛ و خداوند می‌داند آن‌ها دروغ‌گو هستند!) متضمن یکی از بهانه‌های منافقان عصر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. پیش از آن، خداوند با تعبیر «انْفُرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا» (توبه / ۴۱) فرمان جهاد داد. کاربرد دو عبارت متضاد «خِفَافًا» و «ثِقَالًا» به این معناست که به جهاد بروید و هیچ بهانه‌ای نیاورید (مغنیه، ۱۴۲۵: ۲۴۸). در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام مراد از «خِفَاف» و «ثِقَال» جوان و پیر بیان شده است (قمی، ۱۳۶۳: ۱/۲۹۰). علاوه بر

صدور فرمان جهاد، در ادامه فرمود: ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾. این کنایه از این است که با هر وسیله‌ای که می‌توانید، به جهاد بروید (مغنیه، ۱۴۲۵: ۲۴۸). خداوند در ادامه وعده داد که خیر شما در رفتن به جهاد است: ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

با وجود همه تأکیداتی که برای رفتن به جهاد صورت گرفته بود، منافقان با آوردن بهانه از رفتن به جهاد سرپیچی نمودند. خداوند این گونه رفتار آنان را پیشگویی کرده بود: ﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ﴾ (توبه / ۴۲)؛ یعنی اگر غنیمتی راحت الوصول و راه آسان و بدون مشقت باشد، به جهاد می‌آییم، اما این جنگ هم مسافتش طولانی است و هم راهش دشوار است و ما از شدت گرما و کمی توشه می‌ترسیم (آل‌غازی، ۱۳۸۲: ۴۳۹/۶).

در آیه ۴۵ سوره توبه به صفاتی از منافقان اشاره شده است که علت این بهانه‌جویی‌ها را مشخص می‌کند: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾. در این آیه خدای متعال به رسولش خبر می‌دهد آنان که از تودر نرفتن به جنگ اذن می‌طلبند، کسانی هستند که به خدا و قیامت ایمان ندارند و در قلبشان ریب است و در آن مترددند. «ریب» معنایی شبیه به شک دارد و «يَتَرَدَّدُونَ» تحیر آن‌ها را نشان می‌دهد. شک همان تردید میان دو چیز است. آن منافقان، گاه امر پیامبر را صحیح و دیگرگاه غیر صحیح می‌دانستند، اما آن‌ها شاک طالب حق نبودند که اگر چنین بود، حق را می‌یافتند (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۳۹/۳).

در حالت عادی، می‌توان شک را یک ویژگی شناختی و مرحله پیش از علم شمرد. اما با توجه به سیاق آیه ۴۵ توبه که عدم ایمان به خدا و آخرت را پیش از ریب مطرح کرده است، به نظر می‌رسد این یک ویژگی شناختی ساده نیست، بلکه یک ویژگی عاطفی - انگیزشی هم هست. بنابراین، شک هم مانند عدم ایمان در دسته ویژگی‌های سه بُعدی قرار می‌گیرد.

۸-۳. بهانه نیاوردن بینه

طبق آیه ﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ

قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ» (هود / ۵۲)، حضرت هود قوم خود را به استغفار و توبه دعوت کرد و در صورت پیروی از این فرمان به آنان وعده بارش باران و افزایش قوت داد. اما پاسخ آن‌ها به حضرت هود چنین بود: «يَاهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» (هود / ۵۳)؛ (گفتند: «ای هود! تو دلیل روشنی برای ما نیاورده‌ای! و ما خدایان خود را بخاطر حرف تو، رها نخواهیم کرد! و ما (اصلاً) به تو ایمان نمی‌آوریم!). مقصود آن‌ها از اینکه دلیل روشنی نیاورده‌ای. این است که نشانه‌ای که ما را مجبور به ایمان کند، نیاورده‌ای. آنان به گمان خودشان، با این حرف، «آیه» بودن معجزات او را رد کردند (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۱۸۱/۳).

آیات پیش گفته با گفتگوی حضرت هود و قومش ادامه یافته (هود / ۵۲-۵۷) و پس از یادکرد نجات مؤمنان (هود / ۵۸)، تحلیلی از عملکرد قوم هود ارائه شده است: «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (هود / ۵۹).

این تحلیل سه دلیل را برای عملکرد قوم هود ارائه داده است: ۱- «جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ»؛ آن‌ها آیات پروردگارش را انکار کردند. مقصود از آیات، معجزات دال بر صحت نبوت هود عليه السلام است. ۲- «وَعَصَوْا رُسُلَهُ»؛ اینجا از صورت جمع «رُسُل» استفاده شده است؛ زیرا تکفیر یکی از رسولان، در حکم تکفیر تمام پیامبران است. ۳- «وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»؛ یعنی از رؤسای جباری که از فرط دشمنی حق را قبول نمی‌کردند، تبعیت نمودند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۶۰/۵).

انکار آیات، یک ویژگی عاطفی - انگیزشی است. مخالفت و عصیان پیامبران و گردن نهادن به فرمان جباران عنید نیز در دسته ویژگی‌های رفتاری قرار می‌گیرند.

۸-۴. بهانه بشر بودن پیامبران

در سوره ابراهیم عليه السلام، بعد از نقل گفتگویی از حضرت موسی عليه السلام و قومش، چنین آمده است: «آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، به شما نرسید؟! قوم نوح و عاد و ثمود و آن‌ها که پس از ایشان بودند؛ همان‌ها که جز خداوند از آنان آگاه نیست؛ پیامبرانشان دلایل

روشن برای آنان آوردند، ولی آن‌ها (از روی تعجب و استهزاء) دست برده‌ان گرفتند و گفتند: «ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم! و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید، شک و تردید داریم!» (ابراهیم / ۹). آیه بعد پاسخ پیامبران و عکس‌العمل کافران را چنین نقل می‌کند: ﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ (ابراهیم / ۱۰)؛ (رسولان آن‌ها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرر شما را باقی گذارد!» آن‌ها گفتند: «شما انسان‌هایی همانند ما هستید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند بازدارید؛ شما دلیل و معجزه روشنی برای ما بیاورید!»). این آیه، در ازای ایمان آوردن مشرکان دو وعده مطرح کرده است: اولی مغفرت و دومی رفع عذاب زود هنگام است، یعنی تا زمان مرگ به شما فرصت داده، عذابتان نمی‌کند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۶/۴۷۰). مشرکان در پاسخ این دو وعده گفتند: شما بر ما فضیلتی ندارید، چرا شما برای نبوت انتخاب شدید؟ شما دلیلی بر آنچه ما را بدان دعوت می‌کنید، ندارید و عاقلانه نیست قبل از اینکه دلیلی بر خطای کار خود بیابیم، آن را ترک کنیم! (مراغی، بی‌تا: ۱۳/۱۳۴)

خداوند بشر را با گزینش یک فرد از آن‌ها برای رسالت گرامی می‌دارد، اما آنان جاهلانه این گزینش را انکار و آن را به زمینه تردید در رسولان الهی تبدیل می‌کنند: ﴿قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ (ابراهیم / ۱۰). از نظر آن‌ها، دلیل دعوت رسولان، بازداشتن آن‌ها از سنت نیاکانشان است. اما از خود نمی‌پرسند رسولان چرا باید به بازداری آن‌ها تمایلی داشته باشند؟! جمود عقلی آنان باعث می‌شود از خود نپرسند ارزش و حقیقت آنچه پدرانشان می‌پرستیدند، چیست؟ و همین جمود باعث می‌شود در دعوت جدید هم تفکر نکنند و فقط معجزه‌ای درخواست کنند که آن‌ها را ناچار به ایمان کند (قطب، ۱۴۲۵: ۴/۲۰۹۱). تعصبات قومی و نژادی که جزء ویژگی‌های عاطفی، انگیزشی است مانع شد تا مشرکان بتوانند حق را بپذیرند.

جمع بندی و نتیجه گیری

جدول زیر خلاصه مطالب مطرح شده را نشان می دهد:

جدول ۱

ردیف	گروه مخالف	نوع عملکرد	ویژگی	نوع ویژگی
۱	بنی اسرائیل	تبدیل فرمان الهی	ظلم	رفتاری
			فسق	رفتاری
۲	بنی اسرائیل	تحقیر فرمان الهی	فسق	رفتاری
۳	قوم عاد	تکذیب پیامبران	قابل هدایت نبودن	عاطفی - انگیزشی
			جهل	شناختی
۴	منافقان	تکذیب وعده های الهی	نفاق	رفتاری
			مرض قلب	سه بُعدی
۵	بنی اسرائیل	پیمان شکنی	سفاهت	شناختی
			تحریف کلام الهی	رفتاری
			خیانت پیشگی	عاطفی - انگیزشی
			فراموشی آیات	رفتاری
۶	قوم صالح	اتیان نهی الهی	عتو	رفتاری
۷	مشرکان	اعراض	بی توجهی به آخرت	عاطفی - انگیزشی
۸	قوم نوح	اعراض	پیروی از رهبران فاسد	رفتاری
			استکبار	عاطفی - انگیزشی
			تقلید از عقاید	عاطفی - انگیزشی
۹	مشرکان	اسطوره خواندن آیات	تقلید از عقاید	عاطفی - انگیزشی

	پدران	الهی		
شناختی	ظاہر بینی	بہانہ جویی	قوم نوح	۱۰
سہ بعدی	کفر			
سہ بعدی	عدم ایمان بہ خدا و آخرت	بہانہ جویی	منافقان	۱۱
سہ بعدی	شک			
عاطفی-انگیزشی	انکار آیات الہی	بہانہ جویی	قوم عاد	۱۲
رفتاری	عصیان پیامبران			
رفتاری	پیروی از جباران			
سہ بعدی	کفر	بہانہ جویی	کافران	۱۳
سہ بعدی	شک		شکاک	
عاطفی-انگیزشی	تعصبات قومی و نژادی			

چنان‌که ملاحظه می‌شود، عملکرد سیزده گروه از مخالفان بررسی شد و در مجموع ۲۶ ویژگی به دست آمد که با حذف موارد تکراری؛ یعنی فسق، پیروی از رهبران فاسد، کفر و شک که هریک دوبار مطرح شده‌اند، این تعداد به ۲۲ مورد می‌رسد. آنگاه این ویژگی‌ها بر اساس ماهیت، در چهار دسته شناختی، رفتاری، عاطفی-انگیزشی و سه بعدی قرار گرفت و فراوانی هریک از چهار نوع فرایند مطرح شده چنین است:

جدول ۲

ردیف	نوع ویژگی	فراوانی	فراوانی بدون تکرار
۱	شناختی	۳	۳

۲	رفتاری	۱۰	۸
۳	عاطفی - انگیزشی	۷	۷
۴	سه بعدی	۶	۴

به عنوان نتیجه نهایی باید گفت ویژگی‌های شناختی کمترین فراوانی را در این میان دارند، و عوامل رفتاری و در مرحله بعد عاطفی - انگیزشی، بیشترین فراوانی را دارند. به این ترتیب، دلیل اصلی مخالفت با دستورات و وعده‌های الهی نه در مرتبه شناخت و علم، بلکه در مرحله رفتار و تنظیم صحیح عواطف و انگیزه‌هاست.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
۲. آل غازی، عبدالقادر، *بیان المعانی*، مطبعة الترقی، دمشق، ۱۳۸۲ق.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، *تحف العقول*، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۳ش.
۴. ابن عاشور، محمد طاهر، *التحریر والتنویر*، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۵. ابن عطیه، عبدالحق، *المحرر الوجیز*، تحقیق عبدالسلام محمد، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۶. ابن فارس، ابوالحسین، *معجم مقاییس اللغة*، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۹ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۸. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، *روح الجنان و روح الجنان*، تصحیح و تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
۹. اسماعیلی زاده، عباس و محمد مهدی آجیلیان مافوق، «پژوهشی در بازیابی مصادیق «الذین فی قلوبهم مرض» در قرآن کریم»، *آموزه‌های قرآنی*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۲، ۱۳۸۹ش، ص ۵۱-۷۲.
۱۰. اشکوری، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، دفتر نشر داد، تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۱. ایزوتسو، توشیهیکو، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۱ش.
۱۲. ایزوتسو، توشیهیکو، *مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، فروزان روز، تهران، ۱۳۹۴ش.
۱۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۵ق.
۱۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۱۵. ثعالبی، عبدالرحمن، *الجواهر الحسان*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ق.

۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصاحح*، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۱۷. خسروانی، علیرضا، *تفسیر خسروی*، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۹۰ق.
۱۸. خطیب، عبدالکریم، *التفسیر القرآنی للقرآن*، دار الفکر العربی، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۱۹. دهقان سیمکانی، رحیم، «چالش عمده در تربیت الگویی (تقلید کورکورانه) و راه برون رفت از آن»، *پژوهشنامه تربیت تبلیغی*، شماره ۲، ۱۳۹۲ش، ص ۸۳-۱۰۴.
۲۰. دینوری، عبدالله، *تفسیر ابن وهب*، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، دار الشامیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۲۲. زحیلی، وهبه، *التفسیر المنیر*، دار الفکر، دمشق، ۱۴۱۱ق.
۲۳. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف*، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۲۴. زید بن علی بن الحسین علیه السلام، *تفسیر الشہید زید بن علی المسمی تفسیر غریب القرآن*، الدار العالمیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۲۵. سبزواری، محمد، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۲۶. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان*، فرهنگ اسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.
۲۷. صدیق حسن خان، *فتح البیان*، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۲۸. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر عبدالرزاق*، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۲۹. طالقانی، محمود، *پرتوی از قرآن*، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲ش.
۳۰. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان*، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
۳۲. طبرسی، فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، ۱۴۱۲ق.
۳۳. طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان*، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۳۴. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تصحیح احمد حسینی اشکوری، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان*، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۳۶. طبیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان*، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۶۹ش.
۳۷. طبیب حسینی، سید محمود، «معنا شناسی اساطیر در قرآن کریم»، *علوم قرآن و حدیث*، شماره ۸۵، ۱۳۸۹ش، ص ۱۵۳-۱۷۴.
۳۸. عاملی، ابراهیم، *تفسیر عاملی*، کتاب فروشی صدوق، تهران، ۱۳۶۰ش.
۳۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، هجرت، قم، ۱۴۰۹ق.

۴۰. فضل الله، محمد حسین، *من وحی القرآن*، دار الملاک، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۴۱. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر*، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۴۲. قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۸ش.
۴۳. قرضاوی، یوسف، *قرآن منشور زندگی*، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، احسان، تهران، ۱۳۸۲ش.
۴۴. قطب، سید، *فی ظلال القرآن*، دار الشروق، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۴۵. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، دار الکتب، قم، ۱۳۶۳ش.
۴۶. کاشانی، فتح الله، *منهج الصادقین*، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۳۶ش.
۴۷. کلانتری، الیاس، *مختصر المیزان فی تفسیر القرآن*، اسوه، تهران، ۱۴۲۱ق.
۴۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۴۹. مراغی، احمد مصطفی، *تفسیر المراغی*، دار الفکر، بیروت، بی تا.
۵۰. مصطفوی، حسن، *التحقیق*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش.
۵۱. مغنیه، محمد جواد، *التفسیر الکاشف*، دار الکتب الإسلامی، قم، ۱۴۲۴ق.
۵۲. مغنیه، محمد جواد، *التفسیر المبین*، دار الکتب الإسلامی، قم، ۱۴۲۵ق.
۵۳. مقاتل بن سلیمان، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۳ق.
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، *تفسیر نمونه*، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ش.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر، *اخلاق در قرآن*، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، ۱۳۷۷ش.
۵۶. نجفی، محمد جواد و دیگران، «بررسی تحریف تورات از نگاه قرآن کریم»، *تفسیر پژوهی*، سال چهارم، شماره ۷، ۱۳۹۶ش، ص ۱۴۱-۱۶۳.
۵۷. نسفی، عبدالله بن احمد، *مدارک التنزیل*، دار النفائس، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۵۸. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، *تفسیر راهنما*، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ش.
۵۹. هیئت مؤلفان، *روان شناسی عمومی*، دانشگاه پیام نور، تهران، ۱۳۸۶ش.